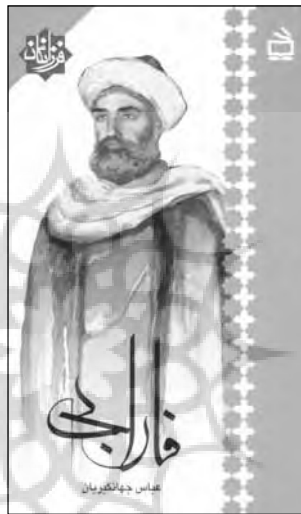




مردی بزرگ به بزرگی نامش!

محمود برآبادی



عنوان کتاب: فارابی
نویسنده: عباس جهانگیریان
ناشر: انتشارات مدرسه، مؤسسه فرهنگی
مدرسه برهان
نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۵
شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
تعداد صفحات: ۱۰۴ صفحه
بها: ۷۸۰ تومان

چند سالی است که «دفتر انتشارات کمک آموزشی» و در ادامه «انتشارات مدرسه»، به تألیف و چاپ مجموعه‌هایی با عنوان «چهره‌های درخشان» و «فرزانگان» برای نوجوانان اقدام کرده‌اند و تا کنون بیش از یک‌صد عنوان از این کتاب‌ها انتشار یافته است.

این مجموعه‌ها به سفارش دفتر انتشارات کمک آموزشی وابسته به سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، وزارت آموزش و پرورش، به وسیله گروهی از نویسندگان حوزه ادبیات کودک و نوجوان تألیف شده است. در این جا لازم است از دو تن از کسانی که در راه‌اندازی و استمرار این حرکت نقش تعیین‌کننده‌ای داشته‌اند، یاد شود. داوود غفارزادگان، نویسنده‌ای که با خلوص نیت و کم‌ترین چشم‌داشت مادی، این مجموعه را راه انداخت، از نویسندگان دعوت به همکاری کرد و با دیدگاه روشن و ایده‌های برجسته‌ای که داشت، آن را به این مرحله رساند و دیگر، ناصر نادری که مجدانه از این حرکت حمایت کرد و در برابر فشارهای پیدا و ناپیدایی که خواهان متوقف شدن و یا اصلاح آن بود- البته از منظر کسانی که این حرکت را درست نمی‌دیدند- مقاومت کرد.

در میان این آثار، کتاب‌های ضعیف و متوسط و گاه درخشان نیز یافت می‌شود. البته نسبت آثار درخشان به متوسط و ضعیف کم‌تر است که جای بحث آن این جا نیست. سفارش کتاب فی‌نفسه کار بدی نیست. در همه جای دنیا چنین کاری معمول است و گاه درخشان‌ترین آثار- مثلاً در حوزه سینما- از میان آثار سفارشی بیرون آمده است. مهم این است که روند کار درست انجام شود؛ یعنی، هم سفارش‌گیرنده به اندازه کافی، کار را جدی بگیرد و وقت لازم را بگذارد و هم سفارش‌دهنده در مرحله انتخاب و بعد در مرحله نظارت، توجه درخور را مبذول دارد.

اصولاً سفارش یک کار می‌تواند انگیزه بیرونی نویسنده برای شروع باشد، اما لازم است که از این حد فراتر رود و مسئولانه با آن برخورد کند. اصولاً کارهایی این‌چنینی که تألیف آثاری در حوزه‌های گسترده را در بر می‌گیرد، نمی‌تواند بدون

یا پیش گذاشتن یک نهاد یا سازمان که از قدرت مالی و امکانات فراوان برخوردار است، جامع عمل بپوشد. مهم آن است، همان‌گونه که گفتیم، همه عوامل دست‌اندرکار، از مؤلف گرفته تا گروه بررسی، ویرایش و انتشار، هر کدام وظیفه خود را درست انجام دهند.

مجموعه فرزندانگان

جای چنین مجموعه‌ای - به ویژه در حوزه نوجوان - در ایران خالی بوده و به گواهی کسانی که در محیط‌های آموزشی کار می‌کنند، این مجموعه منبع خوبی برای مطالعه دانش‌آموزان و پژوهش‌های دانش‌آموزی بوده است؛ به ویژه آن‌ها که کتابخانه‌های مدارس - چه آن‌ها که از قبل وجود داشت و چه آن‌ها که تازه تأسیس می‌شد - به دلایل گوناگونی از کتاب‌های مورد علاقه دانش‌آموزان خالی بود.

البته مجموعه‌هایی درباره نامداران تاریخ و فرهنگ ایران، به وسیله برخی ناشران خصوصی منتشر شده و می‌شود، اما آن‌چه این مجموعه را از مجموعه‌های دیگر متمایز می‌کند، داستانی بودن آن است.

زندگی‌نامه‌های داستانی، در صورتی که خوب نوشته شود، هم اطلاعات لازم از زندگی شخصیت مورد نظر را به خواننده می‌دهد و هم چون از عناصر داستان برای جذابیت بخشیدن به اثر کمک گرفته شده، خواننده را - به ویژه اگر نوجوان باشد - فریفته خود می‌کند. البته زندگی‌نامه‌های داستانی، نقاط ضعفی نیز دارد. از جمله این‌ها که تمام زاویای زندگی شخصیت را نمی‌پوشاند و اگر شخصیت متعلق به تاریخ گذشته باشد، این ضعف دوچندان می‌شود؛ چرا که فضا سازی و شخصیت‌پردازی، کار دشواری خواهد بود.

پرداختن به تاریخ گذشته و معرفی فرهنگ گذشته به نسل جوان، وظیفه‌ای است که نباید فراموش شود. نسل جدید، متأسفانه با مفاخر فرهنگی و ادبی خود بیگانه است. وقتی با یک نوجوان امروزی روبه‌رو می‌شویم، از این همه اطلاعاتی که مثلاً در مورد قهرمان ورزشی ایران و جهان و هنرپیشگان و خوانندگان روز دنیا دارد، در شگفت می‌مانیم. جزئیات زندگی این افراد را که حتی ارزش ماندگار و جنبه معلومات عمومی هم ندارد، به خاطر دارند و چیزی نیست که در مورد آنان ندانند و نکته‌ای نیست که از زوایای زندگی آنان را به حافظه نسپارند، اما همین نوجوانان، کم‌ترین اطلاعی از شخصیت‌های ادبی معاصر ایران ندارند، چه رسد به گذشته.

چه اتفاقی افتاده است که نوجوان ما این‌گونه فرهنگ‌گریز و تاریخ‌ستیز شده است؟ بماند، اما وظیفه ما ایجاب می‌کند تا آنجا که می‌توانیم و با هر وسیله‌ای که در اختیار داریم، به شناخت درست نسل جوان نسبت به گذشته این مرز و بوم کمک کنیم. برای ما که نویسنده‌ایم، کاری جز تحقیق، نگارش و نوشتن داستان نمی‌ماند و البته اگر این وظیفه به خوبی انجام شود، رسالت کمی نیست.

با این مقدمه، می‌پردازیم به نقد کتاب فارابی، نوشته عباس جهانگیریان، از مجموعه فرزندانگان که توسط انتشارات مدرسه و زیر نظر شورای کارشناسی دفتر انتشارات کمک‌آموزشی، منتشر شده است.

نگاهی به بخش‌های کتاب

کتاب در پنج بخش فراهم آمده است:

سال‌شمار زندگی فارابی که مطابق با سال هجری قمری است و البته، هم در تولد و هم در مرگ با منابع دیگر اختلاف دارد. سال تولد فارابی در این کتاب ۲۶۰ قمری ذکر شده، حال آن‌که در دایره‌المعارف «فرهنگ دانش و هنر»، سال ۲۵۹ آمده است. مرگ فارابی نیز در کتاب فارابی جهانگیریان ۳۴۲ قمری گفته شده، در صورتی که در کتاب فرهنگ ادبیات فارسی دری، تألیف دکتر زهرا خانلری، ۳۳۹ آورده شده و البته در پایان کتاب (ص ۵۹)، سال ۳۴۰ را ذکر کرده است.

اختلاف در تاریخ تولد و مرگ - به ویژه در تولد - در حد یکی - دو سال، امری عادی است که از کم‌دقتی تذکره‌نویسان حکایت دارد، اما انتظار می‌رفت نویسنده (یا ویراستار)، اختلاف‌ها را در خود کتاب رفع کند. بخش دوم، زندگی‌نامه داستانی است که ۵۲ صفحه را شامل می‌شود و در پنج فصل تنظیم شده است. داستان از توصیف رود بزرگ سیحون - حد فاصل ایران و ترکستان - شروع می‌شود و فارابی را که کودکی کنجکاو است و در رود سیحون یا شنا می‌کند و یا در قایق خود پارو می‌زند و با دام و تور ماهی و مرغابی می‌گیرد، به خواننده معرفی می‌کند.

فصل دوم، از مهاجرت خانواده محمد از «وسیج» به فاراب آغاز می‌شود. طرخان، پدر محمد که او را با هوش و علاقه‌مند به درس و مشق می‌بیند، برای تحصیل پسرش ناچار به مهاجرت به فاراب می‌شود. در فاراب است که محمد با «استاد تابان»، معلم سخت‌گیر مدرسه و «زرپنج»، نوازنده چیره‌دست عود آشنا می‌شود؛ گرچه این آشنایی دیری نمی‌پاید و زرپنج از سوی مأموران خلیفه دستگیر می‌شود و به بغداد منتقل می‌گردد. در فصل سوم، فارابی با کاروانی که به بغداد

زندگی‌نامه‌های

داستانی،

در صورتی که

خوب نوشته شود،

هم اطلاعات لازم

از زندگی شخصیت

مورد نظر را

به خواننده می‌دهد

و هم‌چون از

عناصر داستان

برای جذابیت

بخشیدن به اثر

کمک گرفته شده،

خواننده را

- به ویژه اگر

نوجوان باشد -

فریفته خود

می‌کند

می‌رود، همراه می‌شود تا دنباله تحصیل را در مدارس علمیه بغداد ادامه دهد. فصل چهارم، در بغداد می‌گذرد. فارابی در این شهر، با ایرانیانی که برای تحصیل به بغداد آمده‌اند، آشنا می‌شود. او پای درس ابوبشر متی بن یونس نصرانی و ابن‌السراج می‌نشیند و حکمت و فلسفه می‌آموزد و خود صاحب کرسی استادی می‌شود.

و سرانجام فصل پنجم، به مهاجرت فارابی به دمشق می‌پردازد. در این شهر است که فارابی تألیفات بی‌شمار خود را که به زبان عربی است، به رشته تحریر درمی‌آورد. او سپس دربار امیرشام - سیف‌الدوله حمدانی - را ترک می‌کند و تا پایان عمر، زندگی ساده، محقر و زاهدانه‌ای در پیش می‌گیرد.

بخش سوم کتاب، در برگیرنده پیوست‌ها و شامل ۲۲ صفحه است. در این قسمت، به آثار فارابی پرداخته و وجوه مختلف زندگی او بیان شده است. این قسمت، چارچوب داستانی ندارد و کاری پژوهشی است که اطلاعات ما را از این شخصیت بزرگ افزایش می‌دهد.

بخش چهارم، توضیح اعلام است که ۵۵ اسم خاصی را که در متن آمده، به ترتیب توضیح داده است. توضیح اعلام در کتاب‌هایی که برای نوجوانان نوشته می‌شود، بسیار ضروری است. چرا که در صورت نبود این توضیحات، خواننده ناگزیر از مراجعه به فرهنگ‌ها خواهد بود و اگر چنین فرهنگ‌هایی در اختیارش نباشد، به‌ناچار از پی‌گیری موضوع منصرف می‌شود. در پایان نیز منابع کتاب آورده شده است که می‌تواند برای کسانی که می‌خواهند اطلاعات بیشتری در مورد این شخصیت به دست آورند، محل رجوع باشد.

ویژگی‌های اثر

نویسنده با زبان روان و قابل فهم مخاطب نوجوان، به روایت داستان پرداخته است و گرچه زندگی شخصیت بزرگی چون فارابی می‌توانست فراز و فرود بیشتری داشته باشد و ماجراهای متعددی را که حاصل هشتاد و دو سال زندگی اوست، در بر گیرد، ظاهراً به دلیل آن که از دوران کودکی و نوجوانی فارابی اطلاعات زیادی در دسترس نویسنده نبود، نتوانسته است ما را با رخدادهای این دوره از زندگی فارابی آشنا کند.

اصولاً از دوران کودکی و نوجوانی بسیاری از مفاخر فرهنگی و ادبی، اطلاعات چندانی در دسترس نیست. زیرا این اشخاص در این دوره از زندگی، هم‌چون آدم‌های معمولی در جامعه بوده‌اند و تنها از زمانی که در یکی از حوزه‌های فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی، تبدیل به چهره‌ای شاخص می‌شدند، تذکره‌نویسان به زندگی آنان توجه نشان می‌دادند و درباره آنان چیز می‌نوشتند.

تنها در مورد شخصیت‌های تاریخی مانند شاهان، امیران و سرداران که در خانواده‌های اشراف و دربار به دنیا می‌آمدند، از همان دوران کودکی تاریخ‌نگاری می‌شده است. فارابی نیز که از خانواده‌ای معمولی و متوسط بود، پیش از آن که در مدارس علمیه بغداد درخشد و کتاب‌هایی به رشته تحریر درآورد، توجه کسی را به خود جلب نکرده بود. اما نویسنده توانسته است با همان مقدار از زندگی فارابی که به نگارش درآورده، با بیانی توصیفی که بیشتر به فیلمنامه شبیه است، خواننده را در حوادث داستان شریک کند. اصولاً بسیاری از نوشته‌های داستانی جهان‌گیران که اغلب با زاویه دیدی بیرونی توصیف می‌شود، شباهت فراوانی به ادبیات نمایشی دارد و این بی‌گمان، به سبب تجربه‌ای است که نویسنده در نگارش این‌گونه آثار داشته و تأثیر خود را در داستان‌های او نیز گذاشته است. چنین صحنه‌هایی کم نیستند:

«... صدای سازی که از پنجره نیم‌باز کنار باغچه می‌آمد، با باد درمی‌آمیخت و در کوچه می‌پیچید. محمد واماند. به دنبال نوای آسمانی ساز، آوازی هم در پنجره طنین انداخت:

بوی جوی مولیان آید همی

یاد یار مهربان آید همی...

محمد به پنجره نزدیک شد. در باغ باز بود. زانوهایش سُست شد. روی پله سنگی پای پنجره وارفت. شنیده بود مردی در باغ‌های فاراب، خوب می‌خواند و نیکو می‌نوازد.» ... (ص ۱۹)

وقتی نویسنده می‌خواهد گذشت زمان را نشان دهد، از زبانی استفاده می‌کند که عینی و روشن است. محمد که پای ساز استاد نشسته و مدرسه را فراموش کرده است، وقتی به مدرسه می‌رسد، استاد می‌گوید: «این چه وقت آمدن به مدرسه است؟ به سایه خودت نگاه کن، یک وجب سایه یعنی دمی هم از ظهر گذشته است، پسر طرخان!» (ص ۲۰)

نویسنده حتی در انتخاب زاویه روایت، هم‌چون دوربین فیلم‌برداری، بی‌طرفانه صحنه را توصیف می‌کند:

«بای‌جان، مادر محمد، از پشت پنجره طرخان را دید که سراسیمه به اصطبل رفت. هیچ‌وقت مردش را این‌قدر پریشان و پُراشوب ندیده بود... به چابکی از اتاق بیرون جست. افسار اسب طرخان را که از اصطبل بیرون می‌آمد، گرفت و راه را بر او بست...» (ص ۱۰)

نویسنده

با زبان روان

و قابل فهم

مخاطب نوجوان،

به روایت داستان

پرداخته است

و گرچه زندگی

شخصیت بزرگی

چون فارابی

می‌توانست

فراز و فرود

بیشتری داشته باشد

و ماجراهای متعددی

را که حاصل

هشتاد و دو سال

زندگی اوست،

در بر گیرد،

ظاهراً به دلیل

آن‌که از دوران

کودکی و نوجوانی

فارابی اطلاعات

زیادی در دسترس

نویسنده نبود،

نتوانسته است

ما را با

رخدادهای

این دوره از

زندگی فارابی

آشنا کند

« باد گرمی که از شرق سیحون می‌وزید، در نيزارهای حاشیه رود موج می‌انداخت و سواران را پیدا و ناپیدا می‌کرد. یازده سوار در دهانه ورودی پُل، افسار اسب‌های‌شان را کشیدند و باز ایستادند...» (ص ۱۲)

تغییر فصل‌های داستان نیز با همان نگاه سینمایی نگاشته شده است:

« سواران در پی طرخان، راه فاراب را در پیش گرفتند. طرخان و سواران همراه او در هاله‌ای از غبار راه و دود اسپند بدرقه‌کنندگان دور شدند.» (پایان فصل ۱، ص ۱۷)

« در فاریاب خانواده بای‌جان به پیشواز آمده بودند در میدان میر. اسب طرخان و بای‌جان، صف استقبال‌کنندگان را شکافتند و پیش پای پدربزرگ محمد، ایستادند.» (آغاز فصل ۲، ص ۱۷)

پایان فصل اول و شروع فصل دوم، همانند دو سکانس سینمایی است که با « فید اوت» پایان یافته و با « فید این» آغاز شده است. پیوند موضوعی رخدادها نیز با مهارت‌های کلامی تازه و بدیعی برقرار می‌شود:

« زربنج گفت: تو هوش بسیار داری. در پیشانی‌ات چیزهایی نوشته شده است، اما من نه چشم خواندن خط‌های ناپیدا را دارم و نه خط طالع و تقدیر می‌دانم.

زربنج خط طالع و تقدیر نمی‌دانست، اما ماهبانو این خط را می‌شناخت. ماهبانو در همسایگی خانه طرخان زندگی می‌کرد.»

خط پیشانی نوشت، بهانه‌ای است تا نویسنده، موضوع را از یک مکان به مکان دیگری و از یک رخداد به رخداد دیگر منتقل کند و پی ماجرا را بگیرد. پیوندهای کلامی وسیله بسیار خوبی در دست نویسنده است تا با بهره‌گیری از شباهت ظاهری یا معنایی کلمات، داستان را بی‌وقفه پیش ببرد و خواننده را به دنبال خود بکشد.

چند تذکار

در پایان، یادآوری بعضی از اشکالات که ممکن است در چاپ‌های بعدی از سوی نویسنده یا ویراستار مورد تجدید نظر قرار گیرد، خالی از فایده نخواهد بود.

- نویسنده در بعضی گفت‌وگوها از واژه‌هایی که در محاوره امروزی کاربرد دارد، استفاده کرده است: آره (ص ۲۴)، این‌جور (ص ۲۳)، خب (ص ۲۹)، چی (ص ۵۴).
 - واژه کلاس (۵۶)، انگلیسی است و بهتر است از واژه دیگری استفاده شود.
 - از برخی واژه‌ها در معنای خودش استفاده نشده است: " پل محل قرار آنان برای بده‌بستان زندانیان با محمد بود." (ص ۱۲)، بده‌بستان به معنای معاوضه و مبادله زندانی‌ها به کار رفته که درست نیست.
 - همه کتاب‌فروش‌ها و کتاب‌سازهای بغداد ایرانی‌اند. علم کتابت را ایرانیان به عراق و شام آوردند. (ص ۴۰) کتابت به معنی نوشتن کتاب است، نه کتاب‌فروشی و کتاب‌سازی.
 - در جمله "مردم فاراب داشتند به این صدا خو می‌گرفتند که حادثه‌ای مسیر زندگی و سرنوشت محمد را تغییر داد." (ص ۳۳)، کلمه « داشتند» زائد است.
 - مأموران خلیفه که کلاه و لباس‌های سرخ به تن داشتند" (ص ۳۳) عباسیان لباس سیاه و سربند سیاه داشتند.
 - "ساربان سختون کسی است که کاروان پانصد و نود نفری را از خراسان به عراق می‌برد." (ص ۳۶)
- به نظر می‌رسد نویسنده، قافله‌سالار یا کاروان‌سالار را با ساربان اشتباه گرفته است. به کسی که کاروانی به این بزرگی را هدایت می‌کند، ساربان نمی‌گویند.

کاش نویسنده اطلاعاتی از زندگی خصوصی و خانوادگی فارابی به خواننده می‌داد. ظاهراً او ازدواج نکرده و صاحب فرزند نشده است؛ زیرا در هیچ کجای کتاب، سخنی از زن و فرزند به میان نیامده است. هم‌چنین علی‌رغم سکونت طولانی‌مدت فارابی در بغداد، هیچ کجا از نام خلیفه یا خلفای عباسی سخنی به میان نمی‌آید. در حالی که در این زمینه، مستندات تاریخی وجود دارد و نیز درباره حکومت‌های ایرانی هم‌زمان با فارابی، سخنی به میان نیامده است که علی‌القاعده در همان دوره، سامانیان در خراسان بزرگ و آل‌بویه در سرزمین‌های مرکزی ایران حکومت می‌کردند.

یک نکته هم که به نظر می‌رسد اشتباه سهوی باشد، در صفحه ۸۱ افلاطون را پیش از کنفوسیوس، فیلسوف مشهور چینی، معرفی می‌کند. حال آن که کنفوسیوس ۱۳۲ سال قبل از افلاطون می‌زیسته است.

* * *

امید است دفتر انتشارات کمک‌آموزشی و انتشارات مدرسه که در طول چند سال، انتشار این مجموعه را وجهه همت خود قرار داده‌اند و متأسفانه در این اواخر انتشار کتاب‌ها با کندی مواجه شده است، نسبت به استمرار آن تردید به خود راه ندهند؛ چرا که جای مجموعه کاملی از فرزندگان و مفاخر فرهنگی، هم‌چنان خالی است.